



۲۰۱۸/۱۱/۲۴



حمید انوری

## نگاهی بر "یادداشت ها..."

این جهان کوهست و فعل ما ندا  
سوی ما آید ندا ها را صدا  
به یاد نویسنده پرتلاش، خواهر گرانقدر ما زنده یاد "مرجان کمال" که به گفته  
خودش اولین و آخرین عشق خود را در کوهپایه های فلک سای افغانستان  
بازیافت! روحش شاد و یادش همیشه گرمی باد!

### قسمت دوم

... در قسمت پنجم، به ایمیل های خواهر گرمی ما به یک دوستش در پاریس بر می خوریم. او می نویسد که در اوضاع و احوال بدی قرار دارد و با اختطاف شدن فاصله کوتاهی داشته است که بخیر گذشته است و...، در یک قسمت ایمیل اولی می خوانیم: "... من باید یک و نیم ماه بعد بیایم ( هیچ چیز هنوز یقینی نیست ). این به من بسیار مهم است که این جا باشم و به پاریس فرار نکنم، و از طرف دیگر آمدن و دانستن حقایق بالای دیوان برایم حق اولیت را دارد، زیرا معنای من چیزی که به پدرم ارتباط می گیرد کشف نکرده ام که مرا وقتی خورد بودم چه رقم آزار داده است و همین دلیل بدبختی من است و فکر می کنم دلیل دیوانگی من است، البته به معنی مجازی آن، وقتی انسان بسیار قهر می باشد.

به سلامتی،

کابل،

مرجان کمال."

در این قسمت ایمیل زنده یاد "مرجان"، یک تلاش و یک مقاومت و پایداری نمایان می شود که چگونه با آن سن و سال کم و در ایام جوانی، سرسختانه تلاش دارد تا قرار را بر فرار ترجیح بدهد، که الحق این کار را موفقانه و با درایت انجام داده است، اما این دخت باشرف افغان با درد و دریغ که به گونه ای از ظلم پدر در هنگام طفولیت داغ های فراموش ناشدنی در دل داشته است و بصورت ضمنی کمی درد دل خود را روی صفحه کاغذ ریخته است. هر که را دردی رسد، ناچار گوید وای وای!!!

پدری که کودک آزار بوده است و طفل معصوم خود را سخت آزرده است و این طفل معصوم و مظلوم در شرایط بد همه اتفاقات ناگوار زندگی خود را پیوند میدهد به همان روزگار طفولیت که " مرا وقتی خورد

بودم چه رقم آزار داده است و همین دلیل بدبختی من است و...". هیاهات بر پدران ایکه کودک آزار هستند و از آدمیت فرسخ ها فاصله دارند، آخر "مرد؟!"، یک کودک معصوم چه گناهی می تواند داشته باشد؟ ننگ تان باد!!! این ایمیل به تاریخ ۲۷ جولای ۲۰۰۷ از کابل به پاریس فرستاده شده است و متعاقب آن یک یادداشت دیگر به تاریخ ماه اگست ۲۰۰۶ در همین قسمت آمده است. از نظر من نظر به ارتباط مطالب و مفاهیم ایمیل و یادداشت تعقیبی آن، دومی باید تاریخ اگست ۲۰۰۷ داشته بوده باشد و نه ۲۰۰۶، چون هر دو بهم ارتباط منطقی دارند.

در یک قسمت یادداشت بعدی می خوانیم: "... در حالیکه قدم هایم بالای زمین گل آلود خش خش می کرد، و ملا با صدای ناموزون برای عظمت و جلال خداوند آذان می داد، بلی، نا موزون، زیرا در پایتخت، عظمت خداوند توسط یک غالمغال بسیار هولناک و وحشتناک به نمایش گذاشته می شود.

طفلی من بالای یک زندگی دو رویه تیر شد، تنها حالا بعد از سی سال که یک زندگی غم انگیز و اندوهگین را در پاریس گذشتاندم،.....، اندوه ام را میدانم. تکلیفم دور بودن از کوه هایم بود، حالا که مزه شعر هایش را چشیدم.

امروز جنگ یک شکل بدی دیگر را به خود گرفته، بسیار وحشتناک و هولناک از سابق، همان بمباران است. عین بمباران، عین تصاویر ویرانی خانه ها و کشتار در قریه ها، در ولسوالی ها، به خاطر یک مقاومت سخت در مقابل یک قدرت مرکزی آغشته به فساد، اما من سی سال دارم و این یک تغییر است.

وقتی هشت سال داشتم این تصاویر مرا آزار می داد، اما فکر می کردم همراهی سادگی طفلانه که وقتی کلان شدم تمام این ها تغییر خواهد کرد، هیچ چیز تغییر نکرده است.

امریکائی بمباردمان می کند دور از مراکز قدرت، باقیمانده روس ها را."

باز هم خواهرک نازنین ما، لب می گشاید و از زندگی که پدر برایش در پاریس جهنم ساخته بوده است، صحبت میکند و دل هر انسانی را به لرزه می آورد. او حتی قرار نوشته خودش در هشت سالگی هم از بمباردمان های وحشتناک روس ها در افغانستان که از ورای اخبار و گزارشات تلویزیون های فرانسه مشاهده می کرده است، او را آزار می داده است و آن گاهی که در افغانستان بوده است و سی سال (۳۰) داشته است، باز هم از بمباردمان امریکائی ها و متحدین بر ویرانه های باقیمانده از جنگ افغان - روس حکایت و شکایت میکند و او را می آزارد؛ چه در همان کودکی که طفل هوشیار و بیداری بوده است، می اندیشیده است که آن اوضاع و احوال روزی تغییر خواهد کرد.

خواهر ما زنده یاد "مرجان" چه زیبا در حین زمان که از زندگی نابسامانی که پدر برایش در پاریس به وجود آورده بوده است، می نویسد، گویا لاحول میکند و بجای جملات بعدی نقطه نقطه میگذارد و می نویسد: "... تنها حالا بعد از سی سال که یک زندگی غم انگیز و اندوهگین را در پاریس گذشتاندم،.....، اندوه ام را میدانم. تکلیفم دور بودن از کوه هایم بود. واقعاً که این دخت افغان بدون هیچ شک و شبهه، عاشق وطنش بوده است، وطن ایکه در طول زندگی پر نشیب و فرازش، بلاوقفه مرکز جنگ و جدل و خون و آتش و وحشت و کشتار بوده و هر که آنجا رسیده است، بمب ریخته است.

بعدترک از سفر در یک صبح بهاری به سوی ولایت لوگر می آید و یادی از نانسوی دوپری، افغانستان شناس فرانسوی می شود و معلوم می شود که خواهر گرامی ما کتاب مشهور نانسوی دوپری در مورد افغانستان را

مطالعه کرده است، کتاب ایکه بعداً به من میرسد و صفحات و پاراگراف ها و سطور بی شماری در آن نشانی شده است .

در قسمت بعدی همین بخش پنجم یادداشت ها، صحبت از "ابهام شناسی" است و ناگهان همان "ب-ر" دوباره پیدا می شود و می نویسد:

" یک رساله خورد در مورد ابهام شناسی:

مقدمه:

سلام!

نام من ب....ر.... است امروز تصمیم گرفته ام که بالاخره شروع کنم به نوشتن یک رساله یا ریسرچ خورد، که آرزو دارم استعمال درست از آن شود، میدانم که تعداد ما که این سوال برای ما دلچسپ واقع می شود زیاد است..."

این مبحث که فعلاً فقط یک مقدمه است، شاید در قسمت های بعدی دنبال گرفته شود که در آنصورت شاید بتوان ارتباط آنرا در پیوند با دیگر مطالب به دست آورد.

در بخش ششم یادداشت ها نتایج تحقیقات و سروری در مورد اقوام پشتون دو طرف خط فرضی دیورند، آمده است و برای آنایکه علاقمند به معلومات جامع در زمینه باشند و یا به ریفرنسی در مورد ضرورت داشته باشند، به این بخش مراجع کنند که خیلی دلچسپ و در حد خود جامع است:

**[مطالعه بالای تغییر یا تبدیل شدن جامعه پشتون:**

۶ فبروری ۲۰۰۷

کار پیش رفت مطالعه محققین (مرکز مطالعه و ریسرچ بین المللی CER) در این مورد به تعقیب یک مأموریت که در ماه دسامبر سال ۲۰۰۶ در پاکستان، و بعداً در افغانستان ادامه و به تاریخ ۱۴ جنوری ۲۰۰۷ ختم گردید...]

قسمت ششم که اختصاص یافته بود به یک ریسرچ و یا مطالعه فراگیر در مورد قوم پشتون افغانستان و پاکستان، در فصل هفتم به گونه ای اوضاع و احوال افغانستان را بعد از کنفرانس بن در اواخر سال ۲۰۰۱ و اوایل ۲۰۰۲ به بحث گرفته و یک نتیجه گیری منطقی را در بر دارد که باز هم هموطنانی که به این موضوعات علاقمند اند، می توانند به آن مراجعه نموده و خود قضاوت کنند.

در آغاز همین بخش هفتم می خوانیم:

"... این همه از آن وقتی به وجود آمد که پروسه احیای مجدد زندگی سیاسی در کنفرانس بن در ماه دسامبر ۲۰۰۱ و جنوری ۲۰۰۲، هیچ یک از شخصیت های سیاسی پشتون، نمایندگی پشتون ها را به عهده نگرفت، و نه سبب بسیج نمودن آن ها در هنگام انتخابات ریاست جمهوری و یا انتخابات قوای مقننه، که بالای موضوع امنیتی اثری به سزایی دارد، گردید..."

و از نگاه این کمترین همین نکته اساسی و سرنوشت ساز بوده است که افغانستان را به یک جنگ دوامدار سوق داد. امریکائی ها و متحدین با حملات گسترده هوایی که در ترمینالوژی جنگی امریکا به ( کارپت بامبینگ - Carpet bombing ) مشهور است، رژیم طالبان را درهم کوبیده و فلج ساخت؛ بعد هرچه جنگ سالار که از هر کنج و کنار جمع کرده بود، به جان شان انداخت و بقیه ماجرا... و در کنفرانس بن نه تنها

طالبان را نادیده گرفت، بلکه قوم پشتون را بصورت کُل نادیده گرفت و یک فرد کاملاً ناشناخته را به نام حامد کرزی بر گرده مردم افغانستان سوار کرد که چهار اطراف او را همه جنگ سالاران شکست خورده و فراری محاصره کرده بودند. همین موضوعات در قسمت هفتم یادداشت ها به شکل خوبی تفسیر و تشریح شده است که از فهم و برداشت عمیق زنده یاد "مرجان" از قضایا نمایندگی میکند.

در فصل نهم اما ناگاه "ب – ر" دوباره ظاهر می شود .

ادامه دارد

